

معناشناسی واژه کریم در قرآن مجید

مریم مهدی زاده^۱

طیبه اکبری راد^۲

چکیده

در این مقاله از طریق معناشناسی توصیفی، مفهوم کرامت با توجه به بافت آیات قرآن بیان شده است. اصل در معنای واژه کریم، تفوق و عزت ذاتی است و مانند واژه عزیز در مقام مقایسه قرار نمی‌گیرد. هر چیزی که در حد و غایت خودش، شریف و ارجمند باشد با واژه کرم توصیف می‌شود. براساس واژه‌های همنشین کریم در قرآن مجید این واژه در اکثر موارد دارای کاربرد معنوی می‌باشد و در مورد خدا، و غیر خدا بکار رفته است. واژگان وجیه، عزیز، مکین، رفیع در حوزه معنایی کریم بکار رفته‌اند و به این دلیل در آن‌ها معنای مشترک شرافت، منزلت و بزرگی مشاهده می‌شود.

کلید واژه‌ها: کرامت، کریم، رفیع، عزیز، مکین، وجیه، معناشناسی

۱. دانش آموخته کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران شمال.

۲. استادیار دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران شمال؛

t_akbarirad@iautnb.ac.ir

مقدمه

کریم از اسماء و صفات باریتعالی محسوب می‌شود و مطلق کرامت، بدون قید و بی‌نهایت از آن خداوند است به‌طوری‌که در آن کمترین ضعف و خواری راه ندارد. خدا، مبدأ و منتها و کل کرامت است و همه موجودات کرامتشان را از جانب او دریافت می‌دارند. خصوصاً کرامت انسان‌ها که در قرآن به آن توجه خاص شده و پی بردن به شرایط و عواملی که موجبات آن را در نزد خداوند متعال فراهم می‌سازد از اهداف این پژوهش می‌باشد. برای دریافت مفهوم قرآنی این واژه از طریق معناشناسی توصیفی، برخی از واژگان مرتبط با کریم که با هم در یک حوزه معنایی قرار می‌گیرند، یعنی وجیه، عزیز، مکین و رفیع مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

۱- کریم (کرم)

مشتقات ریشه «کرم» ۴۷ بار در قرآن کریم در ۲۹ سوره و ۴۶ آیه آمده است. در ۶ مورد به شکل فعلی (۴ مورد در باب افعال مانند، تُکرمون، الفجر، ۱۷؛ اَکرمی، فعل امر، یوسف، ۲۱؛ ... و دو مورد در باب تفعیل، کَرَّمَت، الاسراء، ۶۲؛ کَرَّمْنَا، الاسراء، ۷۰) ۳۰ مورد به صورت صفت مشبّهه (کریم، الشعراء، ۷؛ کریم، الانفال، ۴؛ کریمًا، النساء، ۳۱؛ ... و سه مورد به شکل جمع کریم آمده است، کِرام، عبس، ۱۶؛ کرامًا، الانفطار، ۱۱؛ کرامًا، الفرقان، ۷۲) ۶ مورد به شکل اسم مفعول (مُکَرَّمون، الانبیاء، ۲۶؛ الصافات، ۴۲؛ مُکَرَّمین، یس، ۲۷؛ الذاریات، ۲۴؛ مُکَرَّمَة، عبس، ۱۳؛ ...) یک مورد به صورت اسم فاعل (مُکَرِّم، الحج، ۱۸) و دو مورد به صورت اسم تفضیل (اَکَرَم، الحجرات، ۱۳؛ العلق، ۳) و ۲ مورد به شکل مصدر (مصدر مزید به باب افعال، اکرام، الرحمن، ۲۷؛ الرحمن، ۷۸) بیان شده است. اصل ماده «کرم» در مقابل هوان قرار می‌گیرد، همان‌طوری‌که عزّت در مقابل ذلّت و کبر در مقابل صغر قرار دارد. ذلّت، همان هوان و پستی است با ذلیل کردن کسی که، خودش بالاتر

از او است، و این بر خلاف هوان است، پس برخلاف اکرام، در عزّت مفهوم برتری و تفوّق ملحوظ می‌شود، به این ترتیب کرامت، عزّت و برتری در نفس و ذات شیء است و در آن استعلاء و امتیاز نسبت به دیگری که پایین‌تر از او است، دیده نمی‌شود. مفاهیم جود، بخشش، سخاوت، چشم‌پوشی، عظمت، صداقت و پاکی از آثار کرامت و از لوازم و ضروریات آن می‌باشد. کریم از اسمای حسناى خداوند است و هرگاه، نظر و توجه به تعلق کرمش، در مرحله افاضه و شمول به دیگری باشد، پس گفته می‌شود، بدرستی که او مکرم است. پس آشکار شد که کریم آن طور که مشهور است، به معنای عطاکننده و جواد و سخاوتمند نیست (بلکه نوعی عزّت و امتیاز ذاتی است) (مصطفوی، ۱۰/۴۹-۵۰). در قرآن مجید، کرم و مشتقاتش در مقابل هون و مشتقاتش ذکر گردیده است. «...وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ» (الحج، ۱۳) «... و کسی را که خدا خوار کند، گرامی دارنده‌ای برای او نیست؛ به یقین خدا هر چه را بخواهد انجام می‌دهد».

اصل واحد در ماده هون، مقابل قهر و کرامت و عظمت قرار دارد؛ یعنی حقارتی که در آن هیچ کرامت و عظمتی نیست. مفاهیم رفق و ملاطفت و نرمی و سهولت و آرامش و وقار و فروتنی، از اصل این ماده نیست؛ بلکه از آثار این اصل در برخی موارد می‌باشد (مصطفوی، ۳۲۶). در قرآن مجید هون و مشتقاتش به معنای کوچک و سبک و خوار آمده‌اند، بنابراین کرم و مشتقاتش که واژه‌های مقابل آن هستند به معنای بزرگ، گرامی، شریف و ارجمند می‌باشند.

۱-۱. کاربردهای واژه‌های کریم در قرآن مجید

طبق واژه‌های هم‌نشین کریم در قرآن مجید، این واژه دارای کاربردهایی است که عبارتند از:

- ۱- کتاب کریم: کرامت در قرآن در مورد نامه و نوشته، بکار رفته است و اشاره به ارزشمند بودن آن می‌نماید. «قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنَّي أُقِيِّ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ» (النمل، ۲۹)

«[ملکه سبا پس از آگاهی از مضمون نامه] گفت: ای سران و اشراف! همانا نامه‌ای نیکو و با ارزشی به سوی من افکنده‌اند». از آن جهت نامه را کریم گفتند که یا از نزد سلیمان بود چون ملکه از جبروت سلیمان خبر داشت و یا اینکه اسم الله در آن نامه بود و یا اینکه آن نامه مهر شده و مختوم بود چون همان طوری که در حدیث آمده است، کرامت یک نامه به مهر شدن آن است (طبرسی، ۳۴۳/۷). کرامت در مورد قرآن هم بکار رفته است. «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ» (الواقعه، ۷۷) «که یقیناً این قرآن، قرآنی است ارجمند و باارزش». خداوند متعال بدون هیچ قیدی، قرآن را کریم نامیده است البته با در نظر داشتن اینکه مقام آیه مقام مدح است چنین برمی آید که قرآن به طور مطلق کریم و محترم است، و هم نزد خدا کریم و عزیز است، و هم بدین جهت کریم می‌باشد که صفاتی پسندیده دارد، و هم بدین جهت که سودرسان برای خلق است، سودی که هیچ چیز جای آن را نمی‌گیرد، چون مشتمل بر اصول معارفی است که سعادت دنیا و آخرت بشر را تضمین می‌کند (طباطبایی، ۱۳۷/۱۹).

۲- زوج کریم: زوج کریم در قرآن اشاره به زوجیت در جهان گیاهان می‌نماید و یکی از معجزات علمی قرآن می‌باشد. «... وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ» (لقمان، ۱۰) «... و از آسمان آبی نازل کردیم پس [به وسیله آن] از هر نوع گیاه نیکو و با ارزش در آن رویاندیم». قرآن در زمانی به این واقعیت علمی اشاره نمود که زوجیت (وجود جنس نر و ماده) در جهان گیاهان بطور گسترده ثابت نشده بود، و قرآن از آن پرده برداشت. توصیف زوجهای گیاهان به "کریم" اشاره به انواع مواهبی است که در آنها وجود دارد (مکارم شیرازی، ۳۲/۱۷).

۳- کرامت انسان: کرامت انسان بخاطر اعطای قوه تعقل از سوی خداوند متعال و در نتیجه برتری او بر سایر موجودات می‌باشد. «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً» (الاسراء، ۷۰) «به یقین فرزندان آدم را کرامت دادیم، و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب‌هایی که در اختیارشان گذاشتیم] سوار کردیم، و به آنان از نعمت‌های پاکیزه روزی بخشیدیم، و آنان را

بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری کامل دادیم». خداوند متعال در دریاها کشتی‌ها و در خشکی، حیوانات چهارپا را مسخر انسان‌ها نموده تا به سوی مقاصد خود رهسپار شوند که این امر از مصادیق تکریم الهی است. دو کلمه تفضیل و تکریم هر کدام اشاره به یک دسته از موهبت‌های الهی در خصوص انسان دارند، تکریم انسان به واسطه اعطاء عقل است و تفضیل او به واسطه آن است که آن‌چه به همه موجودات داده شده انسان‌ها از همه آن‌ها سهمی افزون‌تر در آن امر دارند و این رویه در خوراک، پوشاک، ازدواج و طریقه زندگی و رفتار اجتماعی و سایر شئون زندگی بشر جاری است (شاکر، ۴۸/۳). مسأله امتحان که معیار ثواب و عقاب الهی است گاه با نعمت و گاه با انواع بلا است. «فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ» (الفجر، ۱۵) «اما انسان، هنگامی که پروردگارش او را بیازماید و گرامی داردش و نعمتش بخشد، می‌گوید: پروردگارم [چون شایسته و سزاوار بودم] مرا گرامی داشت». انسان کم ظرفیت به هنگام روی آوردن نعمت چنان می‌پندارد که مقرب درگاه خدا شده و این نعمت دلیل بر آن قرب است. قابل توجه اینکه در آغاز آیه می‌گوید: خداوند او را مورد اکرام قرار می‌دهد ولی در ذیل آیه از اینکه انسان خود را مورد اکرام خدا می‌بیند ملامت می‌شود این به خاطر آن است که اکرام اول به همان معنی انعام است و اکرام دوم به معنی قرب در درگاه خداست (مکارم شیرازی، ۴۶۲/۲۶).

۴- کرامت فرشتگان: کرامت در قرآن برای فرشتگان نیز به کار رفته است. «کِرَامًا کَاتِبِينَ» (الانفطار، ۱۱) «بزرگوارانی نویسنده». توصیف ملائکه به کرامت در قرآن کریم مکرر آمده و بعید نیست که با کمک سیاق بتوان گفت مراد این است که فرشتگان به حسب خلقت موجوداتی مصون از گناه و معصیت و مفسور بر عصمت هستند (طباطبایی، ۲۲۶/۲۰). بعضی نیز تعظیم نویسندگان به کرامتشان در نزد خدا را به جهت بزرگداشت روز جزا می‌دانند، چون در آیات قبل بیان می‌شود که انسان غافل، روز جزا را تکذیب می‌کند و قرآن می‌فرماید بی‌تردید بر شما نگهبانانی گماشته‌اند که بزرگوارانی نویسنده‌اند بیان این کلام خدا برای تحقیق آن چیزی است که تکذیب می‌کردند (کاشانی، ۱۷۳/۱۰).

۵- پروردگار کریم: کریم از اسماء و صفات خداوند متعال است. «... وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ» (النمل، ۴۰) «...و هر کس که سپاس‌گزاری کند به سود خود سپاس‌گزاری می‌کند و هر کس ناسپاسی ورزد [زیانی به خدا نمی‌رساند]؛ زیرا پروردگارم بی‌نیاز و کریم است». هر که شکر کند برای خود اوست زیرا نفع آن به خودش می‌رسد و هر که کفران نعمت کند، خدای متعال به بندگان نیازمند نیست بلکه آنها به وی محتاجند که ثواب و اجر از او بگیرند و خدای مهربان بر همه بندگان خود چه شاکر و چه کافر و چه عاصی و چه مطیع، کریم است و کفر و عصیان ایشان وی را از فضل و احسان باز نمی‌دارد (طبرسی، ۳۵۰/۷). منظور از اسم در آیه ۷۸ رحمن اوصاف پروردگار است. «تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» «همیشه سودمند و با برکت است نام پروردگار با شکوه و ارجمندت». افعال خداوند از صفات او سرچشمه می‌گیرند و اسم او اشاره به صفات او است و صفات او هم عین ذات پاک او می‌باشد. تعبیر به "ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ" اشاره‌ای به تمام صفات جمال و جلال او (ذی الجلال اشاره به صفات سلبیه و ذی الاکرام اشاره به صفات ثبوتیه) است (مکارم شیرازی، ۱۸۷/۲۳).

۶- جایگاه کریم: بکار رفتن صفت کریم برای مکان و جایگاه نشانه شایسته بودن آن می‌باشد. «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا» (النساء، ۳۱) «اگر از گناهان بزرگی که از آنها نهی می‌شوید دوری کنید، گناهان کوچکتان را از شما محو می‌کنیم و شما را به جایگاهی ارزشمند و نیکو وارد می‌کنیم». کلمه "مدخل" اسم مکان از ماده دخول است و منظور از این مکان بهشت و یا مقام قرب الهی است، هر چند که برگشت هر دو به یک معنا است. بنابر این اجتناب از گناهان کبیره سبب صرف نظر کردن از بدی‌ها و ورود به منزلگاهی گرامی می‌شود (طباطبایی، ۳۲۴/۴). منزلگاهی که مکانی پاک و نیکو است و هیچ ناراحتی در آن وجود ندارد (طبرسی، ۶۱/۳). در آیه ۵۸ شعراء به نتیجه کار فرعونیان که زوال حکومت آن‌ها و زمامداری بنی‌اسرائیل است اشاره می‌شود. «وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ» «و از گنج‌ها و مکان‌های نیکو [و قصرهای

باشکوه] بیرون کردیم». در تفسیر "مَقَامِ کَرِیم" بعضی آن را به معنی قصرهای مجلل و مساکن پر ارزش دانسته‌اند و بعضی مجالس پر سرور و نشاط‌انگیز و بعضی مجالس حکمرانان و زمامداران که اطرافشان را ماموران سر بر فرمان گرفته بودند و بعضی نیز آن را به معنی منبرهایی که خطیبان در آن به نفع فرعون و حکومتش سخنرانی می‌کردند، تفسیر نموده‌اند (مکارم شیرازی، ۲۳۸/۱۵).

۷- رزق کریم: کریم در قرآن به عنوان صفت برای رزق و روزی بکار رفته است. «أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ» (الانفال، ۴) «مؤمنان واقعی و حقیقی فقط آنانند، برای ایشان نزد پروردگارشان درجاتی بالا و آمرزش و رزق نیکو و فراوانی است». روزیهای کریم یعنی مواهب بزرگ و مستمر و همیشگی که نقص و عیبی در آن راه ندارد و حد و حسابی برای آن نیست در انتظارشان می‌باشد (طباطبایی، ۸۹/۷). عرب‌ها هر چیز خوب و شایسته‌ای را که در آن هیچ زشتی و نارضایتی نباشد، با لفظ کریم وصف می‌نمایند (مراغی، ۱۶۷/۹).

۸- قول کریم: قول کریم حتماً باید در مورد والدین لحاظ گردد. آیه ۲۳ اسراء به این موضوع می‌پردازد. «... فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٌّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا» «... به آنان اف مگوی و بر آنان [بانگ مزین و] پرخاش مکن، و به آنان سخنی نرم و شایسته [و بزرگووارانه] بگو». منظور از قول کریم، گفتار بزرگووارانه، لطیف، سنجیده و از روی ادب می‌باشد که توصیه شده به این نحو با والدین صحبت شود (پورسیف، ۷۲۷).

۹- عرش کریم: عرش خداوند متعال در قرآن کریم به صفت کریم ستوده شده است. «فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ» (المؤمنون، ۱۱۶) «پس برتر است خدا آن فرمانروای حق [از آنکه کارش بیهوده و عبث باشد]، هیچ معبودی جز او نیست، [او] پروردگار عرش نیکو و باارزش است». واژه "کریم" در اصل به معنی شریف و پرفایده و نیکو است و از آنجا که عرش پروردگار دارای این صفات است توصیف به کریم شده است. توصیف به "کریم" مخصوص وجود عاقل مانند خداوند یا انسانها نیست، بلکه به غیر آن نیز در لغت عرب گفته می‌شود (مکارم شیرازی، ۳۴۵/۱۴).

۱۰- اجر کریم. صفت کریم برای اجر و پاداش نیز در قرآن بکار رفته است. «تَحِیَّتُهُمْ یَوْمَ یَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا کَرِیْمًا» (الاحزاب، ۴۴) «درود و تحیت [خدا] بر آنان روزی که با [پاداش و مقام قرب] او دیدار می‌کنند، سلام است، و [خدا] برای آنان پاداشی نیکو و باارزش آماده کرده است». اجر کریم یعنی خداوند اجری بسیار بزرگ و آبرومند برای ایشان آماده کرده است (طباطبایی، ۳۲۹/۱۶).

۱۱- رسول کریم: صفت پیامبران هم می‌باشد. «وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَ جَاءَهُمْ رَسُولٌ کَرِیْمٌ» (الدخان، ۱۷) «و همانا پیش از آنان قوم فرعون را آزمودیم، و پیامبری بزرگوار برای آنان آمد». منظور از رسول کریم در آیه، موسی (ع) است و «کریم» کسی را گویند که متصف به خصال حمیده باشد. لفظ کریم چون صفت خدای عز و جل قرار گیرد نامی از احسان و انعام‌های روشن او می‌شود، هم چنان که در آیه ۴۰ النمل «فَلِإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ کَرِیْمٌ» واقع شده است و چون صفت انسانی قرار گیرد اسم می‌شود برای اخلاق و افعال پسندیده که به وسیله عمل ظاهری جلوه می‌کند. البته کسی را کریم نمی‌گویند مگر وقتی که عملی حاکی از کرامت نفسش از او سر بزند و هر چیزی که در نوع خودش شرافتی داشته باشد آن را هم کریم می‌گویند (طباطبایی، ۱۳۸/۱۸؛ راغب اصفهانی، ۱۲/۴ و ۱۴).

۲-۱. عوامل کرامت انسان از دیدگاه قرآن

۱- تقوا: از مهم‌ترین عوامل کرامت در نزد خداوند متعال، تقوا می‌باشد. «... إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (الحجرات، ۱۳) «... بی‌تردید گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست. یقیناً خدا دانا و آگاه است». قرآن مجید معیار واقعی ارزش را تقوا می‌داند و می‌گوید برای تقرب به خدا و نزدیکی به ساحت مقدس او هیچ امتیازی جز تقوا مؤثر نیست. تقوا یک صفت روحانی و باطنی است که قبل از هر چیز باید در قلب و جان انسان مستقر شود و همان احساس مسئولیت و تعهدی است که او را از فجور و گناه باز می‌دارد. فقط خداوند متعال از درجه تقوا و خلوص نیت پرهیزکاران مطلع است و آنها را بر طبق علم خود گرامی می‌دارد و پاداش می‌دهد، مدعیان دروغین را نیز می‌شناسد و کیفر می‌دهد (مکارم شیرازی، ۱۹۷/۲۲-۱۹۸).

۲- خضوع و عبودیت در برابر خدا: خضوع و عبودیت انسان‌ها سبب کرامت و ارزشمندی آن‌ها در نزد خالقشان می‌شود. «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ» (الحج، ۱۸) «آیا ندانسته‌ای که هر که در آسمان‌ها و هر که در زمین است و خورشید و ماه و ستارگان و کوه‌ها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم برای او سجده می‌کنند؟ و بر بسیاری [که از سجده امتناع دارند] عذاب، لازم و مقرر شده است. و کسی را که خدا خوار کند، گرامی دارنده‌ای برای او نیست؛ به یقین خدا هر چه را بخواهد انجام می‌دهد». همه موجودات با تکوین و هستی خود در برابر خدا تذلل و خضوع دارند (سجده تکوینی) و تنها بشر است که بسیاری از آنان در مقام عبودیت برخاسته، خضوع و عبودیت ذاتی خود را اظهار می‌دارند (سجده تشریعی) و بعضی از ایشان از این اظهار، استنکاف می‌ورزند و این دسته کسانی هستند که عذاب بر آنان حتمی شده و خدا خوارشان می‌سازد، خواری که بعد از آن دیگر کرامتی نباشد. او بر هر چه بخواهد قادر است و آنچه بخواهد می‌کند (طباطبایی، ۱۴/۳۶۰).

۳- اکرام و گرامی داشتن یتیمان: یکی از اعمالی که سبب دوری از خدا و گرفتاری در چنگال مجازات الهی می‌شود، عدم اکرام یتیمان است. «كَأَلَّا بَلًا لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ» (الفجر، ۱۷) «این چنین نیست که می‌پندارید، بلکه [زبونی، خواری و دور شدن شما از رحمت خدا برای این است که] یتیم را گرامی نمی‌دارید». در آیات ۱۵ و ۱۶ الفجر بیان می‌شود که دادن و ندادن نعمت فی‌نفسه، دلیل بر کرامت و اهانت نیست بلکه در هر دو مورد مسأله امتحان و پرورش انسان‌ها مطرح است و آیه مذکور نشان می‌دهد که ملاک کرامت و اهانت، اعمال خود انسان می‌باشد. قابل توجه اینکه در مورد یتیمان از "اطعام" سخن نمی‌گوید، بلکه از "اکرام" سخن می‌گوید، چرا که در مورد یتیم تنها مسأله گرسنگی مطرح نیست، بلکه از آن مهم‌تر جبران کمبودهای عاطفی او است، یتیم نباید احساس کند که چون پدرش را از دست داده خوار و ذلیل و بی‌مقدار شده، باید آن چنان مورد اکرام قرار گیرد که جای خالی پدر

را احساس نکند و لذا در روایات اسلامی به مساله محبت و نوازش یتیمان اهمیت خاصی داده شده است. بنابراین همانگونه که عدم اکرام یتیمان باعث دوری از خدا و ابتلاء به مجازات الهی می‌باشد، اکرام یتیمان سبب نزدیکی و کرامت انسان در درگاه الهی می‌شود (مکارم شیرازی، ۴۶۳/۲۶).

۴- ترغیب یکدیگر به اطعام مستمندان: با توجه به اینکه آیه ۱۸ با آیه ۱۷ سوره فجر هم سیاق می‌باشند، یکی دیگر از اعمالی که سبب کرامت انسان می‌شود اطعام مستمندان است. «وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ» و یکدیگر را بر اطعام مستمندان تشویق نمی‌کنید». تعبیر طعام بجای اطعام به این معنا است که آنچه به مسکین می‌دهید در واقع حق او می‌باشد. آیه وادار کردن همدیگر را به طعام دادن مورد توجه قرار می‌دهد به این معنی که حتی افرادی که ثروتمند نیستند در مقابل مساکین مسئول می‌باشند و اگر خود نمی‌توانند طعام بدهند باید دیگران را به این کار وادار کنند (پورسیف، ۱۵۴۸).

۵- نخوردن مال حرام: رعایت حقوق و اموال دیگران و عدم خوردن مال حرام، موجب قرب و کرامت انسان در نزد خدای متعال می‌گردد. «وَتَأْكُلُونَ التَّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا» (الفجر، ۱۹) «و میراث خود را [با میراث دیگران بی‌توجه به حلال و حرام بودنش] یکجا و کامل می‌خورید». از آنجا که این آیه نیز با آیات ۱۷ و ۱۸ سوره فجر هم سیاق می‌باشند، در آن به یکی دیگر از مواردی که رعایت نکردن آن سبب نکوهش و دوری از خدا می‌شود اشاره شده است. آیه می‌فرماید: دلیل اینکه شما به یتیم اکرام نمی‌کنید این است که در خوردن، هیچ قیدی ندارید و هر چه بدستتان برسد از مال حلال و حرام یکجا می‌خورید و مال یتیم نیز از این قاعده مستثنی نیست (مکارم شیرازی، ۴۶۶/۲۶). بنابراین رعایت حقوق و اموال و میراث دیگران از جمله مستمندان و یتیمان و صغیران، می‌تواند سبب قرب و کرامت انسان در پیشگاه خداوند متعال باشد.

۶- عدم علاقه شدید به مال و ثروت اندوزی: از دیگر عواملی که بشر از آن نهی شده و رعایت آن موجب کرامت انسانی است عدم حب مال می‌باشد. «وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا»

(الفجر، ۲۰) «و ثروت را بسیار دوست دارید». به علت هم سیاق بودن این آیه با آیات ۱۷ تا ۱۹ الفجر در آن به عملکرد دیگری که موجب نکوهش انسان است اشاره شده و می‌فرماید: شما افرادی دنیاپرست، ثروت‌اندوز، عاشق و دلباخته مال و متاع دنیا هستید و مسلماً کسی که چنین علاقه فوق‌العاده‌ای به مال و ثروت دارد به هنگام جمع‌آوری آن، ملاحظه مشروع و نامشروع و حلال و حرام را نمی‌کند و نیز چنین شخصی حقوق الهی آن را اصلاً نمی‌پردازد و یا کم می‌گذارد و نیز چنین کسی که حب مال تمام قلبش را فرا گرفته جایی برای یاد خدا در دل او نیست [همانجا]. همه این عوامل سبب دوری انسان از خدای متعال و عدم کرامت او می‌باشد. بنابراین کسانی که گرفتار حب مال نیستند و رعایت حلال و حرام را نموده و برای اموالشان حقوق الهی و مردمی قائل هستند، در نزد خدا دارای کرامت و ارزش می‌باشند.

۷- اتفاق در راه خدا: اتفاق در راه خدا، قرض نیکویی است که موجب قرب و کرامت انسان گشته و قرآن، مؤمنین را به این کار تشویق می‌نماید. «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ» (الحديد، ۱۱) «کیست که به خدا وامی نیکو دهد تا خدا آن را برای او دو چندان کند و او را پاداشی نیکو و باارزش باشد؟». در آیه با بیان خاصی، مؤمنین را تشویق به اتفاق می‌کند؛ با اینکه انسان و اموال و اعمال او تماماً مُلک خدایند و با این‌که خدا از اعمال خوب انسان بهره نمی‌گیرد و هر چه بهره است به انسان باز می‌گردد با این حال فرمود کیست که به خدا قرض بدهد؟ معنای عبارت آن است که بر خدا واجب است که قرض گرفته شده را به اضعاف مضاعف باز گرداند، حتی به این مورد اکتفا نکرده و اجرای کریم، یعنی اجرای که در نوع خود پسندیده‌ترین است را به آن می‌افزاید. این اتفاق، قرض نیکو، نامیده شده است تا بفهماند که باید از بهترین قسمت مال و از اموالی باشد که مورد نیاز انسان است و به محتاجین داده شود، پنهانی بوده و بدون منت و در نهایت خلوص باشد و آن را کوچک بشمارد هر چند زیاد و مورد علاقه‌اش باشد و مال را از آن خود نداند و مال حلال باشد (۳، ص ۱۳۹۱). کسی که بتواند با رعایت همه این شرایط در راه

خدا انفاق نماید، خودش کریم بوده و مستحق اکرام خداوند متعال و اجرای کریم می‌باشد.

۸- ایمان به خدای یکتا: ایمان به خدای یکتا از عوامل کرامت انسان بوده به نحوی که پاداش مؤمنین، بهشت‌هایی است که در آن مورد قرب و تکریم قرار خواهند گرفت. «وَلَيْكَ فِي جَنَّتِ مُكْرَمُونَ» (المعارج، ۳۵) «اینان در بهشت‌ها مکرم و محترم‌اند». منظور از اولئک، همان مؤمنان نمازگزار می‌باشند، که دارای اوصافی هستند که در آیات قبل از آن بیان شده است، آن‌ها در باغ‌های بهشتی جا دارند و از هر نظر تکریم و گرمایی داشته می‌شوند. با توجه به آیات هم سیاق با آیه مورد نظر، مؤمنان دارای اوصاف و عملکردهایی هستند که آن‌ها را مستوجب تکریم و قرب به خداوند متعال می‌نماید که در ذیل این اوصاف مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۹- اقامه نماز و مداومت بر آن: اقامه نماز و مداومت بر آن بازدارنده انسان از زشتی‌ها می‌شود، زیرا تقوا را می‌افزاید و اسباب کرامت و بزرگداشت انسان‌ها را فراهم می‌آورد. «إِلَّا الْمُصَلِّينَ - الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ» (المعارج، ۲۲-۲۳) «مگر نمازگزاران - آنان که همواره بر نمازشان مداوم و پایدارند». فقط مؤمنین هستند که حرص خود را پیرو عقل و حق قرار داده‌اند اما حرص سایر افراد مایه هلاکتشان خواهد بود و فقط مؤمنین نماز را برپایی دارند زیرا نماز بازدارنده از هر فحشاء و منکری است و البته در خواندن نمازشان مداومت دارند، نه این که دائماً در حال نمازند بلکه به این معنا که نماز آن‌ها خواه کم و یا زیاد، بر آن مداومت دارند، چون اثر هر عملی با مداومت در آن ظاهر می‌شود (پورسیف، ۱۴۷۱).

۱۰- کمک مالی به سائل و محروم: کمک مالی به نیازمندان و محرومان از جمله کارهایی است که در قرآن به آن توصیه شده است و موجب کرامت انسان می‌گردد. «وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ - لِّلْسَائِلِ وَالْمَحْرُومِ» (المعارج، ۲۴-۲۵) «و آنان که در اموالشان حقی معلوم است - برای درخواست‌کننده [تهیدست] و محروم [از معیشت و ثروت]». مؤمنین آن‌هایی هستند که علاوه بر پیوند با خدا، ارتباطی محکم با خلق دارند و در اموالشان حقی معلوم برای سائل و محروم است. سائل کسی است که حاجت خود را می‌گوید

اما محروم، حیا می‌کند که تقاضا کند. مؤمنین با این کار از یکسو با فقر مبارزه می‌کنند و از سوی دیگر مانع از آن می‌شوند که حرص دنیوی به جای حرص معقول آن‌ها بنشیند (همانجا).

۱۱- اعتقاد به روز جزا: اعتقاد به روز جزا نقش کنترل‌کننده در اعمال و رفتار انسان دارد به نحوی که می‌تواند موجبات کرامت انسان را فراهم آورد. «وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بَيِّوْمِ الدِّينِ» (المعارج، ۲۶) «و آنان که همواره روز پاداش را باور دارند». افراد مؤمن، روز قیامت و روز جزا را عملاً تصدیق می‌کنند و مراقب نفوسشان هستند که مبدا از ذکر خدا غافل شود و هر عملی که با آن مواجه می‌شوند آن چیزی را که خدا دوست می‌دارد و اراده نموده انجام می‌دهند و هر عملی را که خدا آن را نمی‌پسندد ترک می‌کنند، در نتیجه روش زندگی آن‌ها مانند کسانی است که به رأی العین می‌بینند و یقین دارند که هر عملی که بجا می‌آورند بزودی بواسطه آن محاسبه و جزا داده می‌شوند (شاکر، ۴/۶۳۸).

۱۲- خوف از عذاب: خوف از عذاب الهی نیز عامل مهمی در انجام اعمال صالح و مداومت بر آن و در نتیجه رسیدن به قرب و کرامت الهی است. «وَالَّذِينَ هُمْ مِّنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُّشْفِقُونَ - إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ» (المعارج، ۲۷-۲۸) «و آنان که از عذاب پروردگارشان بیمناکند - زیرا که از عذاب پروردگارشان ایمنی نیست». مؤمنان هم ترس درونی دارند، و هم عملشان عملی است که از این ترس خبر می‌دهد و لازمه اشفاقشان از عذاب پروردگار، علاوه بر مداومتشان به اعمال صالحه و مجاهدتشان در راه خدا، این است که به اعمال صالحه خود اعتماد ندارند و از عذاب خدا ایمن نیستند، چون ایمنی از عذاب با خوف و اشفاق نمی‌سازد (طباطبایی، ۲۰/۱۶).

۱۳- رعایت پاکدامنی: مؤمنین غریزه جنسی خود را از هر طغیانی کنترل و از هر بی‌عفتی حفظ می‌کنند. این عمل تقوا محسوب شده و مایه کرامت انسان در نزد خدا است. «وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ» (المعارج، ۲۹) «و آنان که دامنه‌شان را [از آلوده شدن به شهوات حرام] حفظ می‌کنند». باید توجه کرد که منطق اسلام این است که هیچ نیرویی نباید از طبیعت اولیه انسان

حذف شود لذا قید می‌کند که این غریزه را در مسیر صحیح آن یعنی ازدواج به جریان اندازند و به این ترتیب، روش راهبان را باطل می‌سازد (۳، ص ۱۴۷۲).

۱۴- مراعات امانت و پیمان: مراعات امانت و پیمان از دیگر عوامل ایجاد کرامت در انسان می‌باشد. «وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ» (المعارج، ۳۲) «و آنان که امانت‌ها و پیمان‌های خود را رعایت می‌کنند». ویژگی دیگر مؤمنین این است که امانت‌ها و پیمان‌ها را مراعات می‌کنند، یعنی در اماناتی که به آن‌ها سپرده شده خیانت نمی‌کنند و پیمان‌ها را محترم می‌شمارند و نقض نمی‌کنند و مراد از عهد، همه قراردادهای زبانی یا عملی است که انسان با غیر خود می‌بندد (شاکر، ۴/۶۴۰).

۱۵- اقامه شهادت: یکی از مهمترین پایه‌های اقامه عدالت در جامعه، اقامه شهادت و ترک کتمان است که موجب بزرگواری و کرامت انسان می‌شود. «وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ» (المعارج، ۳۳) «و آنان که بر ادای گواهی‌های خود پای‌بند و متعهداند». مؤمنین اینگونه می‌باشند و وقتی آن‌ها را برای شهادت دادن دعوت می‌کنند به ادای شهادت قیام می‌کنند و بدون هیچ کم و زیادی آنچه را دیده و یا شنیده‌اند، می‌گویند و از دردرس یا دشمنی این و آن نمی‌هراسند (۳، ص ۱۴۷۲).

۱۶- محافظت بر نماز: محافظت بر نماز یعنی توجه به کیفیت و روح نماز که باید از جانب نمازگزاران رعایت گردد و تحقق آن موجب کرامت انسان می‌شود. «وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ» (المعارج، ۳۴) «و آنان که همواره بر [اوقات و شرایط ظاهری و معنوی] نمازهایشان محافظت دارند». در آخرین آیه از صفات و اعمال مؤمنین، مجدداً به نماز اشاره می‌شود تا بفهماند که مهمترین ویژگی آن‌ها توجه به نماز است و چرا چنین نباشد در حالیکه نماز اثربخش‌ترین عامل تزکیه و پاکسازی خود و جامعه است. البته مداومت بر نماز، مربوط به خود نماز است اما مواظبت، به کیفیت و روح نماز برمی‌گردد (پورسیف، ۱۴۷۳).

۲- حوزه معنایی کرامت در قرآن

گفته شد که واژه‌هایی در قرآن در حوزه معنایی کرامت قرار می‌گیرند اهمّ این واژه‌ها عبارتند از:

۲-۱. عزیز

مشتقات ریشه «عزّز» ۱۱۹ بار در قرآن کریم، در ۴۷ سوره و ۱۱۶ آیه آمده است. در سه مورد به شکل فعلی (عزّنی، فعل ماضی و ثلاثی مجرد، ص، ۲۳؛ تُعِزُّ، فعل مضارع و مزید، در باب افعال آل عمران، ۲۶؛ فَعَزَّزْنَا، فعل ماضی و مزید، در باب تفعیل، یس، ۱۴) ۳ مورد به صورت اسم تفضیلی (أَعَزُّ، المنافقون، ۸؛ هود، ۹۲ و الکهف، ۳۴) ۲ مورد به صورت اسم جمع (اعزّة، النمل، ۳۴؛ المائدة، ۵۴) ۱۲ مورد به صورت مصدری (۱۱ بار به شکل عزّة، ص، ۲- البقره، ۲۰۶؛ المنافقون، ۸، ... و ۱ بار به شکل عزّاً، مریم، ۸۱) و ۹۹ مورد به شکل صفت مشبّهه (عزیز، آل عمران، ۱۲۶؛ انعام، ۹۶؛ یوسف، ۳۰ ...) و یک بار به صورت اسم، یعنی العزّی، که نام بتی است (النجم، ۱۹) و مأخوذ از عزیز می‌باشد، بیان شده است. عزیز در لغت یعنی کسی که شکست می‌دهد و مغلوب نمی‌شود و عزت حالتی است که مانع از مغلوب بودن انسان می‌شود به زمین‌های صلب و محکم نیز به همین جهت عزّاز می‌گویند (طباطبایی، ۵۶۳/۱). عزیز و مشتقاتش در قرآن کریم دارای شش وجه معنایی می‌باشند (همانجا، ۴/ ۲۰۵-۲۰۶) در آیه ۱۳۹ سوره نساء، عزت به معنی المنعة یعنی شکست‌ناپذیری و قدرت و نفوذناپذیری است. «الَّذِينَ يَتَخَذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَعِندَهُمُ الْعِزَّةُ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» همان کسانی که کافران را به جای مؤمنان سرپرست و دوست خود می‌گیرند؛ آیا عزت و قدرت را نزد آنان می‌طلبند؟ یقیناً همه عزت و قدرت فقط برای خداست». این آیه در مورد منافقان ضعیف‌الایمانی است که به خاطر کسب عزّت و قدرت، کفار را سرپرست امور خود قرار می‌دهند و به آن‌ها اعلام خطر می‌نماید چون آن‌ها دارای عزّتی نیستند. در آیه ۹۱ سوره هود واژه عزیز به معنای بزرگواری می‌باشد. «... وَلَوْ لَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ» «... و اگر

عشیره‌ات نبودند بی‌تردید سنگسارت می‌کردیم». این آیه در مورد جناب شعیب است که مردم گفتار منطقی او را قبول نکردند و به او گفتند که تو در بین ما قوی نیستی و مقامی منیع نداری و آنقدر محترم نیستی که رعایت جانبیت ما را از کشتنت باز بدارد (طباطبایی، ۳۷۴/۱۰). در آیه ۲۰۶ سوره بقره، عزّت به معنای حمیت می‌باشد. «وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ» «و چون به او گویند: از خدا پروا کن، غرور و سرسختی و تعصّب و لجاجت، او را به گناه وا می‌دارد؛ پس دوزخ او را بس است، و یقیناً بد جایگاهی است». این آیه منافق را به رعایت تقوا و ترس از خداوند ملزم می‌گرداند زیرا عزت منافق خدایی نبوده و آن را با اثم و نفاق کسب کرده و غروری است که آن را عزّت می‌پندارد به این سبب به لجاجت پرداخته و در برابر خدا و حق تسلیم نمی‌شود (طباطبایی، ۱۹۷-۱۹۸). وجه دیگر معنای عزیز غلظت و درشتی می‌باشد، آیه ۵۴ سوره مائده ارتداد بعضی از مؤمنین در آینده را خبر می‌دهد و اینکه روی گرداندن آن‌ها هیچ زیانی به خدا و آیین او وارد نمی‌سازد بلکه خدای متعال دینش را توسط جمعیتی که در برابر مؤمنان نرم و متواضع و در مقابل دشمنان سرسخت هستند، یاری می‌نماید (پورسیف، ۳۱۳). «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ...» «ای اهل ایمان! هر کس از شما از دینش برگردد [زیانی به خدا نمی‌رساند] خدا به زودی گروهی را می‌آورد که آنان را دوست دارد، و آنان هم خدا را دوست دارند؛ در برابر مؤمنان فروتن‌اند، و در برابر کافران سرسخت و قدرتمندند...». در آیه ۱۲۸ سوره توبه معنای عزیز، شدید و سخت می‌باشد. «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ...» «یقیناً پیامبری از جنس خودتان به سویتان آمد که به رنج و مشقت افتادنتان بر او دشوار است...». صلابت و سختی اصل در معنای عزت است و آیه می‌فرماید که پیغمبر خدا حضرت محمد (ص)، از جنس خودتان آمده که یکی از اوصافش این است که از خسارت دیدن و نابود شدنشان ناراحت می‌شود. در آیه ۲۳ سوره حشر عزیز به معنای ارجمندی و بی‌همتایی است.

«هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ...» «اوست خدایی که جز او هیچ معبودی نیست، همان فرمانروای پاک، سالم از هر عیب و نقص، ایمنی بخش، چیره و مسلط، شکست‌ناپذیر،...». این آیه به بعضی از اوصاف عظیم خداوند متعال اشاره می‌کند و کلمه عزیز به معنای آن غالبی است که هرگز شکست نمی‌پذیرد و کسی بر او غالب نمی‌آید و یا به معنای کسی است که هرچه دیگران دارند از ناحیه او دارند و هر چه او دارد از ناحیه کسی نیست (طباطبایی، ۲۲۲/۱۹).

در قرآن کریم عزّ و مشتقاتش در مقابل ذُلّ و مشتقاتش قرار گرفته‌اند آیه ۲۶ آل عمران از آن جمله می‌باشد. «... وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تَعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَ تُدْلِلُ مَنْ تَشَاءُ...» «... و از هر که خواهی حکومت را می‌ستانی، و هر که را خواهی عزت می‌بخشی و هر که را خواهی خوار و بی‌مقدار می‌کنی...». ذُلّ (بضم اول) و ذِلَّة (بکسر اول) بمعنی خواری و ضدّ عزّت است. ذُلّ (بکسر اول) بمعنی رام شدن است چنانکه در صحاح گوید و ذلیل شخصی است که آشکارا خوار باشد و ناچه ذلول، شتر رام است. ذُلّ با ضم و گاهی با کسر آید و بمعنی نرمی است راغب می‌گوید: ذُلّ با ضمّ آنست که از روی قهر باشد و با کسر آنست که بعد از سختی و چموشی باشد. قول صحاح با استعمال قرآن بیشتر می‌سازد (قرشی، ۲۱/۳). کلمه ذلت در اصل لغت به معنای چیزی است که دست‌یابی بدان، چه محقق و چه فرضی آسان است، پس می‌توان نتیجه گرفت که عزت، چیزی است که دست‌یابی به آن آسان نیست و نایاب است (طباطبایی، ۱۳۲/۳). آیه ۲۰ سوره مجادله، منافقان را کسانی می‌داند که با خدا و رسولش مخالفت کرده و سخت‌گیری می‌کنند آنان در ردیف خوارترین مردمند و هیچ کس ذلیل‌تر و خوارتر از آن‌ها در دنیا و آخرت نیست. «إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ» «بی‌تردید کسانی که با خدا و پیامبرش دشمنی و مخالفت می‌کنند، در زمره خوارترینان هستند». بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که عزیزترین افراد، کسانی هستند که منافق و دورو نمی‌باشند، بلکه موافق خدا و رسولش بوده و حدود الهی را رعایت می‌نمایند. آن‌ها، همچنین شریف و گرانمایه و دارای احترام هستند.

اما کاربردهای عزیز و مشتقات آن در قرآن کریم بر دو بخش قابل تقسیم است که عبارتند از:

۱-۱-۲. کاربرد های حقیقی و کامل

مصادق مطلق و حقیقی «عزیز» فقط خدای عزّ و جلّ است و عزّت تمام و کامل نیز فقط در پروردگار متعال متحقق می‌گردد که نورش نامحدود و نامتناهی است و علم و قدرت و حیات و سایر صفاتش نیز ذاتی و ازلی و ابدی است (مصطفوی، ۱۳۸/۸). در آیه ۱۰ سوره فاطر، عزت به معنای این که چیزی قاهر باشد و نه مقهور یا غالب باشد و شکست‌ناپذیر، مختص به خدای قادر است چون غیر از او هر کسی را فرض کنی در ذاتش فقیر و در نفسش ذلیل است و چیزی را که نفعش در آن باشد مالک نیست مگر آن که خدا به او ترحم کند و سهمی از عزت به او بدهد (طباطبایی، ۲۲/۱۷). «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا...» «کسی که عزت می‌خواهد، پس [باید آن را از خدا بخواهد، زیرا] همه عزت ویژه خداست...». چنان که آیه ۸ سوره منافقون این ترحم و بخشش عزت از طرف خدا به مؤمنین را نشان می‌دهد. «... وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ...» «... و در حالی که عزت و اقتدار برای خدا و پیامبر او و مؤمنان است...». بنابر آیه، مراتب متأخر عزت در افرادی که از نظر قرب به خداوند و تجلی صفاتش در درجات بعدی هستند، مشاهده می‌گردد یعنی رسول (ص)، مظهر صفات خدا و بعد او مؤمنان مظهر صفات رسول می‌باشند (مصطفوی، ۱۳۸/۸). عزیز آنگاه که در باره خدا بکار رفته، نوعاً با یکی از اسماء حسنی توأم است و در مقام و موقعیتی آورده می‌شود که، تفوق و استعلاء و تسلط خداوند متعال و تذلل هر آن چه غیر اوست، مورد نظر باشد، پس به اعتبار اختلاف موارد عزت و تنوع آثار و نتایج آن، اسم دیگری، مناسب آن مورد، ذکر و به آخر آن اضافه می‌گردد. بنابر این هر یک از این اسمای الهی در مقابل اقتضای حالت یا صفت یا عمل یا سخنی از امت‌ها ذکر می‌شود، تا سبب ایجاد تنبّه در آن‌ها گردد. در آیه ۲۱۷ سوره شعراء، توکل مناسب رحمت

است. «وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ» (و بر توانای شکست‌ناپذیر مهربان توکل کن). در آیه ۷۸ سوره نمل «إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ» «قطعاً پروردگارت [روز قیامت] به حکم خود میان بنی‌اسرائیل [در آنچه از امور دینی و معنوی اختلاف دارند] داوری می‌کند و او توانای شکست‌ناپذیر و داناست»، قضاوت مناسب علم می‌باشد (مصطفوی ۱۴۰/۸-۱۴۱). عزیز در قرآن گاهی برای مجازات الهی بکار رفته است و یکی از کاربردهای حقیقی این واژه محسوب می‌گردد. آیه ۴۲ سوره قمر بیان می‌کند که آل‌فرعون تمام آیات الهی را بدون استثنا انکار کردند و بخاطر این انکارشان به مجازات الهی دچار شدند (مکارم شیرازی، ۶۹/۲۳). «وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاهُمْ أَخْذَ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ» [آنان] همه معجزات و آیات ما را تکذیب کردند در نتیجه آنان را [به عذابی سخت] گرفتیم، گرفتن توانایی شکست‌ناپذیر و نیرومند. کتاب عزیز که در آیه ۴۱ سوره فصلت آمده است یکی دیگر از کاربردهای حقیقی این واژه را نشان می‌دهد. «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ» «کسانی که به این قرآن هنگامی که به سویشان آمد کافر شدند [به عذابی سخت دچار می‌شوند] بی‌تردید قرآن کتابی است شکست‌ناپذیر». منظور از کتاب عزیز قرآن است و عزیز به معنای بی‌نظیر و یا منیع است یعنی از اینکه مغلوب چیزی شود امتناع دارد (طباطبایی، ۳۹۸/۱۷).

۲-۱-۲. کاربردهای عارضی و اعتباری

این نوع از عزت، حقیقی نبوده و به سبب عوامل خارجی و اعتباری حاصل می‌شود. غلبه در احتجاج و کلام یکی از انواع آن می‌باشد که بوسیله برتری در کلام و سخنوری بدست می‌آید (مصطفوی، ۱۴۰/۸) و آیه ۲۳ سوره ص بیانگر آن می‌باشد. «إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفُلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ» «این برادر من است، نود و نه میش دارد و من یک میش دارم، گفته: این یکی را هم به من واگذار و در گفتگو مرا مغلوب ساخت». از دیگر عزت‌های غیر حقیقی، عزتی بود که کفار تصور

می‌کردند که با عبادت معبودان برایشان حاصل می‌شود. آیه ۸۱ سوره مریم بیان می‌کند که کفار با اتخاذ معبودانی بدنبال عزت عرفی و اظهار ارتباط با مال و حرمت و کرامت در نزد آنان بودند و نظرشان تقرب به خدای متعال و حصول ارتباط با او نبود. این تعزز و افتخار به مال یا ملک یا عنوان یا علم یا مقام یا نسب یا شغل و غیر آن از امور خارجی است که هیچ‌گونه کمالی را در نفس انسانی بوجود نیاورده و هیچ نور و وسعت و روحانیتی را به وجود شخص نمی‌افزاید (همانجا). «وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا» «و به جای خدا معبودانی گرفتند تا برای آنان مایه عزت و توانمندی باشد». عزت حاصل از بی‌نیازی مادی، از جمله عزت‌های عارضی و خارجی است که مال و ثروت یکی از مصادیق این استغناء می‌باشد (مصطفوی، ۱۴۱/۸). کفار بدلیل تکبر و حمیت جاهلی و تمکن و ثروتی که داشتند، عزتی را برای خود تصور می‌کردند و به همین خاطر از پذیرش حق سر باز می‌زدند. آیه ۲ سوره ص بیانگر این مطلب است. «بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَ شِقَاقٍ» «[اینکه قرآن را نمی‌پذیرند، برای این نیست که زمینه‌ای برای پذیرش آن وجود ندارد] بلکه کافران [غرق] در تکبر [و سرکشی و عداوت] و دشمنی‌اند». عزت کافران، غیرحقیقی و مذموم است و نفوذناپذیری آن‌ها در مقابل حق و تکبر از پذیرش واقعیات می‌باشد (مکارم شیرازی، ۲۱۰/۱۹). گاهی عزیز در قرآن برای حکمران و شخص قدرتمند بکار رفته است که از جمله کاربردهای غیرحقیقی و اعتباری محسوب می‌شود. در آیه ۳۰ سوره یوسف «وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا...» «و گروهی از زنان در شهر شایع کردند که: همسر عزیز [مصر] در حالی که عشق آن نوجوان در درون قلبش نفوذ کرده از او درخواست کام‌جویی می‌کند...»، عزیز به همین معنا است. صلابت، اصل در معنای عزت است، چیزی که هست از باب توسعه در استعمال، به کسی هم که قاهر است و مقهور نمی‌شود، "عزیز" گفته‌اند، مانند: "يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ" در آیه ۷۸ سوره یوسف.

۳-۱-۲. عوامل کسب عزت و عزیز شدن در قرآن کریم

۱- خداوند: عزت حقیقی از آن خداوند سبحان است و هر کس که بدنبال آن می‌باشد باید آن را از پروردگار جهانیان بخواهد. آیه ۱۰ سوره فاطر می‌فرماید: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا...» «کسی که عزت می‌خواهد، پس [باید آن را از خدا بخواهد، زیرا] همه عزت ویژه خداست...». وجود واژه جمیعاً در آیه دلالت می‌کند بر اینکه هیچ عزتی برای غیر خدا نیست و فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ بیان می‌کند که عزت حقیقی و ذاتی از آن خداوند یکتا است (فخررازی، ۲۶/۲۶).

۲- ایمان به خدا و رسول: ایمان به خدا و رسول از عوامل کسب عزت محسوب می‌گردد و قرآن می‌فرماید: «... وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ...» (المنافقون، ۸) «... در حالی که عزت و اقتدار برای خدا و پیامبر او و مؤمنان است...». در این آیه، قرآن عزت را علاوه بر خداوند، برای پیامبر (ص) و مؤمنان قرار می‌دهد و این به خاطر آن است که آنها نیز از پرتو عزت پروردگار کسب عزت کرده‌اند، و در مسیر طاعت او گام برمی‌دارند (مکارم شیرازی، ۱۸/۱۹۴).

۳- کلمات و سخنان پاکیزه: در قرآن کریم آمده است: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ...» (فاطر، ۱۰) «کسی که عزت می‌خواهد، پس [باید آن را از خدا بخواهد، زیرا] همه عزت ویژه خداست. حقایق پاک [چون عقاید و اندیشه‌های صحیح] به سوی او بالا می‌روند...». بر اساس آیه یکی از راههای رسیدن به عزت سخنان پاکیزه است، و پاکیزگی سخن به پاکیزگی محتوای آن بستگی دارد، و پاکیزگی محتوا به خاطر مفاهیمی است که بر واقعیتهای عینی پاک و درخشان تطبیق می‌کند، لذا "الکلم الطیب" را به اعتقادات صحیح نسبت به مبدأ و معاد و آئین خداوند تفسیر کرده‌اند. یک چنین عقیده پاکی است که به سوی خدا اوج می‌گیرد، و دارنده‌اش را نیز پرواز می‌دهد، تا در جوار قرب حق قرار گیرد و غرق در عزت خداوند عزیز شود (مکارم شیرازی، ۱۸/۱۹۴).

عمل صالح: یکی دیگر از راههای وصول عزت از نظر قرآن عمل صالح است: «... إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ...» (فاطر، ۱۰) «... حقایق پاک [چون عقاید و

اندیشه‌های صحیح] به سوی او بالا می‌رود و عمل شایسته آن را بالا می‌برد...». ضمیر «یرفعه» راجع است به الْكَلِمُ الطَّيِّبُ یعنی عمل صالح که پیاده کننده اعتقاد صحیح و مکمل آنست، کلم طیب را بالا می‌برد، در نتیجه صاحب کلم طیب و عمل صالح به عزت می‌رسد (قرشی، ۲۱/۹).

۲-۲. مکین (مکن)

یکی دیگر از واژگانی که با واژه وجیه در یک حوزه معنایی قرار دارد، مکین می‌باشد. مشتقات ریشه «مکن» ۱۸ بار در ۱۲ سوره و ۱۶ آیه آمده است. در ۱۴ مورد به شکل فعلی (۱۳ مورد به شکل فعل‌های ماضی و مضارع مزید در باب تفعیل، مثل مَكَّنَا در یوسف، ۲۱ و مَكَّنِي در الکهف، ۹۵ ...، یک مورد به شکل فعل ماضی و مزید در باب افعال یعنی اَمَكَّنَ در الانفال، ۷۱) و ۴ مورد بصورت صفت مشبیه (مکین بر وزن فعیل در التکویر، ۲۰ و المرسلات، ۲۱ و ... آمده است. مکین در لغت یعنی دارای تمکّن و قدر و منزلت (راغب اصفهانی، ۷۷۳/۱). اصل در ماده مکن، مستقر شدن به همراه قدرت است و عظمت و رفعت و سلطنت و قدرت و قوّت و آسانی و موفقیت و بودن و ثبات در جایگاه از آثار آن می‌باشد (مصطفوی، ۱۶۳/۱۱).

ضمناً براساس واژه‌های هم نشین مکین و مشتقات آن در قرآن کریم، این واژه دارای کاربردهای مادی و معنوی می‌باشد. به شرح:

۲-۲-۱. کاربردهای مادی

۱- مکنّت انسان‌ها: واژه مکین در بعضی از آیات دارای کاربرد توأم مادی و معنوی می‌باشد. مکانّت در زمین، به معنای قدرت دادن به انسان‌ها برای زندگی در زمین و مسلط شدن بر آن است. خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعِيشَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ» (الاعراف، ۱۰) «و شما را در زمین جای دادیم، و در آن برای شما وسایل و ابزار زندگی قرار دادیم، ولی بسیار اندک و کم سپاس می‌گزارید». تمکین: دادن قدرت و رفع مانع می‌باشد. بدیهی است که کار را هنگامی می‌توان انجام داد که بر انجام آن قادر باشیم و مانعی بر سر راه ما نباشد. تمکین، دادن چنین امکانی است (طبرسی، ۶۱۸/۴).

۲- مکنت ذوالقرنین. خداوند متعال در مورد ذوالقرنین، واژه تمکین را بکار برده است و منظور از آن بخشیدن قدرت و ثبات و نیرو و حکومت به وی می‌باشد. «إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا» (الکھف، ۱۸) «ما به او در زمین، قدرت و تمکن دادیم و از هر چیزی [که برای رسیدن به هدف‌هایش نیازمند به آن بود] وسیله‌ای به او عطا کردیم». یعنی آنچه از وسایل مادی و معنوی که برای پیشرفت و رسیدن به هدف‌ها لازم بود در اختیارش قرار دادیم (طباطبایی، ۵۲۶/۱۲).

۳- مکنت حضرت یوسف (ع): مکنت یوسف (ع) بیانگر کمالات و منزلت و اختیار ایشان در نزد پادشاه مصر است. «وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُؤْنِي بِهِ أَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ» (یوسف، ۵۴) «و پادشاه گفت: یوسف را نزد من آورید تا او را برای کارهای خود برگزینم. پس هنگامی که با یوسف سخن گفت به او اعلام کرد: تو امروز نزد ما دارای منزلت و مقامی و [در همه امور] امینی». «مَکینٌ أَمینٌ» بطور مطلق بیان شده است و بیانگر آن است که مکانت و امانت حضرت یوسف (ع) عمومی و بدون قید و شرط است یعنی در آنچه بخواهد آزاد و بر جمیع شئون مملکت امین می‌باشد و این در حقیقت حکم و فرمان وزارت و صدارت یوسف (ع) بود (طباطبایی، ۲۰۰/۱۱).

۴- قرارگاه مکین: منظور از "قرارگاه مکین" رحم زنان است که نطفه در آن قرار می‌گیرد. «ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ» (المؤمنون، ۱۳) «سپس آن را نطفه‌ای در قرارگاهی استوار [چون رحم مادر] قرار دادیم». کلمه "مکین" صفت رحم است، و توصیف رحم به مکین یا از این جهت است که تمکن نگهداری و حفظ نطفه را از فساد و هدر رفتن دارد و یا از این باب است که نطفه در آن، تمکن زیست دارد (همانجا، ۲۰/۱۵).

۲-۲-۲. کاربرد معنوی

۱- مکنت جبرئیل. مکنت جبرئیل، فرشته وحی الهی، حاکی از منزلت و مقام و قدرت ایشان در نزد خدای سبحان می‌باشد. «ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ» (التکویر، ۲۰) «نیرومندی که نزد صاحب عرش دارای مقام و منزلت است». مکانت به معنای قرب است یعنی پیش خدا مقرب و دارای جایگاه رفیع است (سیدکریمی حسینی، ۵۸۶/۱).

۲- مکنت دین. منظور از مکنت دین، مستقر کردن و حاکمیت آن بر جامعه می‌باشد. «... وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ...» (النور، ۵۵) «و قطعاً دینشان را که برای آنان پسندیده به سودشان استوار و محکم نماید...». تمکین دین به این معنا است که آن را در جامعه مورد عمل قرار دهند، یعنی هیچ کفری جلوگیری نشود، و امرش را سبک نشمارند، اصول معارفش مورد اعتقاد همه باشد و درباره آن اختلاف و تخصمی نباشد (طباطبایی، ۱۵۲/۱۵).

۳-۲. رفیع (رفع)

یکی دیگر از واژگانی که با واژه کرامت در یک حوزه معنایی قرار دارند، واژه رفیع است. مشتقات ریشه «رفع» ۲۹ بار در قرآن کریم، در ۲۱ سوره و ۲۹ آیه آمده است. در ۲۲ مورد به صورت فعلی (رَفَعْنَا فَعْلَ مَاضِي ثَلَاثِي مجرد البقره، ۶۳؛ نَرَفَعُ فَعْلَ مُضَارِعِ ثَلَاثِي مجرد الانعام، ۸۳...) یک مورد به صورت صفت مشبیه (رفیع غافر، ۱۵) دو مورد اسم فاعل (رافِعُکَ آل عمران، ۵۵؛ رَافِعَةُ الْوَاقِعِ، ۳) و ۴ مورد به شکل اسم مفعول (مرفوع الطور، ۵؛ مرفوعة الْوَاقِعِ، ۳۴...) بیان شده است. رفیع در لغت به معنای شریف بوده و کسی است که مقام و منزلتش بالا می‌باشد (طباطبایی، ۱۲۲۱/۳).

در قرآن کریم این واژه گاه مقابل خفض (خَافِضَةً رَافِعَةً) (الواقعه، ۳) و گاه مقابل وضع (وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ - وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ) (الرحمن، ۷ و ۱۰) ذکر شده است. الخفض یعنی پائین آوردن، که نقطه مقابلش، الرِّفْع، یعنی برافراشتن است، همچنین خفض در معنی آسایش و آرام حرکت کردن نیز می‌باشد و از این رو خفض جناح در قرآن، تشویقی بر نرمخویی و پذیرش و اطاعت است و خافض هم به معنای فرود آورنده و تنزل دهنده می‌باشد (راغب اصفهانی، ۶۱۷/۱-۶۱۸). اصل واحد در معنای خفض، تواضع همراه با رحمت و عطوفت است و مفاهیم انحطاط و تنزل و اهانت و نرمی و لطافت و فرمان بری از آثار این ریشه می‌باشد (مصطفوی، ۱۰۳/۳). وضع اصل واحدی است که بر پایین آوردن چیزی و گذاشتنش دلالت می‌کند (ابن فارس، ۱۱۷/۶). اگر از خلقت زمین به وضع تعبیر

شده برای این بوده که در باره آسمان به رفع تعبیر کرده است و بیانگر آن است که زمین پایین و آسمان بالا است، و اینکه عرب، هر افتاده و پست را وضع می‌گوید و این خود لطافتی در تعبیر است (طباطبایی، ۹۸/۱۹). همچنین تعبیر به وضع در مورد زمین اشاره پر معنایی به تسلیم بودن زمین و منابع آن در مقابل انسان است (مکارم شیرازی، ۱۱۰/۲۳). با توجه به تعاریفی که برای وضع و خفض ارائه گردید متوجه می‌شویم، در رفع که واژه مقابل آن دو است معنای بر افراشتن و قدر و منزلت و مرتبت موجود می‌باشد. اما بر اساس واژه‌های هم نشین رفیع در قرآن کریم، این واژه دارای کاربردهایی است که عبارتند از:

۲-۳-۱. کاربردهای معنوی رفیع

۱- برتری دادن معنوی بعضی بر بعضی دیگر: انسان‌ها از نظر استعداد و ویژگی‌های ذاتی و درونی با هم فرق داشته، وجود همین اختلافات سبب بوجود آمدن برتری‌های نسبی در میان آن‌ها می‌شود. «... وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُرُرًا...» (الزخرف، ۳۲) «... و برخی را از جهت درجات [فکری و مادی] بر برخی برتری داده‌ایم تا برخی از آنان برخی دیگر را [در امر معیشت و سایر امور] به خدمت گیرند...». جاه و آبرو نیز از ناحیه خدا تقسیم می‌شود، چون متوقف بر صفات مخصوصی است که به خاطر آن درجات انسان در جامعه بالا می‌رود، و با بالا رفتن درجات می‌تواند پایین دستان خود را تسخیر کند و در تحت فرمان خود درآورد (طباطبایی، ۹۹/۱۸).

۲- رفعت و برتری بعضی خانه‌ها: مراد از "رفع بیوت" رفع قدر و منزلت و تعظیم آنهاست. «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا أَسْمُهُ...» (النور، ۳۶) «[این نور] در خانه‌هایی است که خدا اذن داده [شان و منزلت و قدر و عظمت آنها] رفعت یابند و نامش در آنها ذکر شود...». عظمت و علو، خاص خدای تعالی است و احدی شریک او نیست، مگر آنکه منتسب به او باشد که به مقدار انتسابش به او، از آن بهره‌مند می‌شود، پس اذن

خدا به اینکه این بیوت رفیع المقام باشند به خاطر این است که این بیوت منتسب به خود اویند (همانجا، ۱۵/۱۲۶).

۳- رفعت درجات: خداوند متعال درجات انسان‌ها را به میزان اخلاصشان بالا می‌برد. «رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ...» (غافر، ۱۵) «بالا برنده درجات و صاحب عرش است...». این معنا در صورتی است که رفیع را به رافع و بالا برنده تفسیر کنیم ولی اگر رفیع را به معنای مرتفع بگیریم بنابراین رفیع الدرجات اشاره به اوصاف بلند و عالی خدای سبحان می‌باشد (مکارم شیرازی، ۲۰/۵۲).

۴- رفعت شهرت: "رفع ذکر" به معنای شهرت می‌باشد و از کاربردهای معنوی محسوب می‌گردد. «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» (الشرح، ۴) «و آوازه‌ات را برایت بلند نکردیم؟». "رفع ذکر" یعنی بلند آوازه کردن کسی، به طوری که نامش و گفتگوش از همه نامها و همه خاطرها بلندتر باشد، و خدای تعالی نام آن حضرت را چنین کرد بطوریکه همه جا سخن از آن حضرت بود (طباطبایی، ۲۰/۳۱۵).

۵- رفعت عیسی (ع): رفعت عیسی (ع) نوعی رفعت خاص بوده که بدین وسیله خداوند کریم ایشان را از شر دشمنانشان رهایی داده است. «بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ...» (النساء، ۱۵۸) «بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد...». خداوند عیسی (ع) را با بدن و روحش به آسمان بالا برد، نه این که مانند همه انسان‌ها پس از مرگ، روحش به آسمان رفته باشد و این بالا بردن نوعی تخلیص بوده که به این وسیله از آزار دشمنان رهایی یافته است (شاکر، ۱/۴۴۰).

۲-۳-۲. کاربردهای محسوس و مادی

۱- رفعت صدا: رفعت صوت و صدا، به معنای بلند کردن آن می‌باشد. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ...» (الحجرات، ۲) «ای مؤمنان! صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر نکنید...». آیه اشاره به این است که صدا را بلندتر از صدای پیامبر (ص) نکنید، که این خود یک نوع بی‌ادبی در محضر مبارک او است، این کار در برابر پدر و مادر و استاد و معلم نیز مخالف احترام و ادب است (مکارم شیرازی، ۲۲/۱۳۷).

۲- رفعت پایه‌های خانه کعبه: رفعت و ساختن پایه‌های خانه کعبه توسط حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام انجام گرفت. «وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ...» (البقره، ۱۲۷) «و [یاد کنید] زمانی که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه کعبه را بالا می‌بردند...». رفع و برپا کردن در این آیه به معنای بنا کردن و ساختن می‌باشد (راغب اصفهانی، ۱/۳۶۰).

۳- رفعت آسمان: از دیگر کاربردهای حسی، رفعت و بلندی آسمان است. «وَالسَّمَاءِ الْمَرْفُوعَةِ» (الطور، ۵) «و به آن سقف برافراشته». منظور از سقف برافراشته، آسمان است که برای زمین، همچون سقف برای خانه می‌باشد (طباطبایی، ۶/۱۹). در آیه «وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا...» (الرحمن، ۷) «و آسمان را برافراشت...» اگر مراد از کلمه "سما" جهت بلندی و بالا باشد معنای رفع یعنی اینکه سما را در اصل بلند و بالا آفرید نه آنکه بعد از خلقت آن را بلند کرد و به بالا برد و در صورتی که مراد از رفع، اجرام آسمانی باشد که در جهت بالا قرار دارند، آن وقت معنای رفع آن، تقدیر محل‌های آن‌ها خواهد بود که در هر دو صورت منظور از رفع آسمان حسی می‌باشد و اگر منظور از رفع سما، منازل ملائکه و مصادر امر الهی و از آن جمله وحی بوده باشد، مراد از رفع، معنوی خواهد بود، البته ممکن هم هست منظور از رفع را اعم از حسی و معنوی بگیریم (همانجا، ۹۷/۱۹).

۲-۳-۳. کاربرد اخروی

رفعت تخت‌ها: در بهشت تخت‌هایی وجود دارد که مرفوع هستند. «فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ» (الغاشیه، ۱۳) «[و] در آنجا تخت‌هایی بلند و با ارزش قرار دارد». مرفوع بودن تخت‌ها دارای دو معنی می‌باشد یکی آنکه این تخت‌ها بلند مرتبه و ارزنده هستند و دیگری به معنای آن که، این تخت‌ها بالا رفته و در بلندی قرار دارند (حسینی شیرازی، ۵/۶۶۵).

۲-۳-۴. عوامل رفعت در قرآن

۱- خدا: پروردگار متعال، بعضی از انسان‌ها را بر برخی دیگر برتری می‌دهد که این رفعت از جانب او بوده و بشر در آن دخالتی ندارد. «... وَ رَفَعَ بَعْضُكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ

لِيُبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ...» (الانعام، ۱۶۵) «...و [پایه‌های مادی و معنوی] برخی از شما را بر برخی دیگر به درجاتی بالا برد، تا شما را در آنچه به شما عطا کرده بیازماید...». در آیه اشاره به اختلاف استعدادها و تفاوت و مواهب جسمانی و روحی مردم و هدف از این اختلاف و تفاوت کرده، می‌فرماید این‌ها همه از جانب خدای حکیم می‌باشد تا به این وسیله مردم مورد آزمایش واقع گردند و آزمایش در مورد برنامه‌های الهی به معنی "تربیت و پرورش" است (مکارم شیرازی، ۶۹/۶).

۲- ایمان توأم با عمل: توصیه به جمع و جور نشستن و جای دادن به دیگران و برخاستن از مجلس و واگذاری جای خود به تازه واردینی که به خاطر خستگی یا کهولت یا به خاطر علم و تقوایشان سزاوارند از جمله نکاتی است که باید به آن عمل شود. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُزُوا فَانْشُزُوا يَرَفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ...» (المجادله، ۱۱) «ای مؤمنان! هنگامی که گویند: در مجالس [برای نشستن دیگر برادرانتان] جا باز کنید، پس جا باز کنید، تا خدا برای شما [در بهشت] جا باز کند. و چون گویند: برخیزید، بی‌درنگ برخیزید تا خدا مؤمنان از شما را به درجه‌ای بلند گرداند...». اگر به این آداب عمل کنید، خدا به شما درجات عظیمی می‌بخشد. این قسمت از آیه فقط به مؤمنین اشاره می‌کند و می‌فرماید که آن‌ها فقط یک درجه دارند و لازمه ترفیع درجه‌ای از طرف خداوند به بنده‌ای از بندگانش، سبب قرب او به خدا می‌گردد (ابن فارس، ۱۴۰۴).

۳- علم: خداوند در قرآن برای انبیا، مجاهدان، نمازگزاران، اهل انفاق، مؤمنانی که عمل صالح انجام می‌دهند و دانشمندان، جایگاه و درجات مخصوصی قرار داده است. «... يَرَفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» (المجادله، ۱۱) «... تا خدا مؤمنان از شما را به درجه‌ای و دانشمندان را به درجاتی [عظیم و باارزش] بلند گرداند، و خدا به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است». عالم مؤمن بر مؤمن عادی برتری دارد، چنانکه مؤمن بر غیر مؤمن برتری دارد. قرآن در آیه ۹ سوره زمر می‌فرماید: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»، بنابراین خداوند کسانی را که به

سراغ علم و ایمان رفتند برتری می‌دهد و این از نوع برتری است که خداوند بر اساس تلاش انسان عطا می‌کند (قرائتی، ۵۱۴/۹-۵۱۵)، پس مسأله بالا بردن درجات در آیه، مخصوص علمای از مؤمنین می‌باشد.

۴- پایبندی به آیات الهی: پایبندی به آیات الهی، سبب تقرّب به خداوند و مقامات والامی باشد. «وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي ءَاتَيْنَاهُ ءَايَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الضَّالِّينَ - وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا ...» (الاعراف، ۱۷۵-۱۷۶) «و سرگذشت کسی که آیات خود را به او عطا کردیم و او عملاً از آنان جدا شد، برای آنان بخوان؛ پس شیطان او را دنبال کرد [تا به دامش انداخت] و در نتیجه از گمراهان شد - و اگر می‌خواستیم [درجات و مقاماتش را] به وسیله آن آیات بالا می‌بردیم ...». در این دو آیه به داستان دانشمندی از بنی اسرائیل، به نام «بَلْعَمَ باعورا» اشاره می‌شود، او مردی بود که خداوند در باطنش از علائم و آثار بزرگ الهی پرده برداشت و به همین جهت حقیقت امر برایش روشن شد و نخست در صف مؤمنان و حاملان آیات و علوم الهی بود، اما با وسوسه‌ی شیطان و طاغوت، منحرف شد. منظور از آیات، پاره‌ای از آیات انفسی و کرامات خاصه باطنی است، به آن مقداری که راه معرفت خدا برای انسان روشن گردد، و با داشتن آن آیات و آن کرامات، دیگر در باره حق، شک و ریبی برایش باقی نماند. وی آن چنان ملازم آیات بود که با پوست بدن او ملازم بود ولی ناگهان از این پوست بیرون آمد. اتباع پیروی کردن و دنبال جای پای کسی رفتن است او بعد از ملازمت راه حق، آن را ترک گفت پس شیطان هم دنبالش را گرفت و او نتوانست خود را از هلاکت نجات دهد (طباطبایی، ۳۳۲/۸-۳۳۳).

۵ - پرهیز از دنیا گرایی و هوس: علم، به تنهایی نجات‌بخش نیست، زیرا دانشمند دنیاپرست، اسیر شیطان می‌شود. «وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ...» (الاعراف، ۱۷۶) «و اگر می‌خواستیم [درجات و مقاماتش را] به وسیله آن آیات بالا می‌بردیم، ولی او به امور ناچیز مادی و لذت‌های زودگذر دنیایی تمایل پیدا کرد و از هوای نفسش پیروی نمود...». در ادامه داستان بلعم باعورا، خداوند متعال می‌فرماید که ما او

را به اختیارش واگذاریم و او به جای اینکه با استفاده از علوم و دانش خویش هر روز مقام بالاتری را ببیماید به پستی گرائید و بر اثر پیروی از هوی و هوس مراحل سقوط را طی کرد (مکارم شیرازی، ۱۳/۷).

۲-۴. وجیه

پیش از بررسی مفهوم وجیه در قرآن کریم ضروری به نظر می‌رسد که معنای لغوی واژه وجه و ارتباط این واژه با کرامت مورد توجه قرار بگیرد زیرا که وجیه از مشتقات وجه بوده و برداشتی از نظام تکوین است و در آن همان معانی وجه موجود می‌باشد. وجه، اصل واحدی است که بر مواجهه با چیزی دلالت می‌کند و روبرو شده هر چیز است یا روی هر چیز است که با آن روبرو شوند ضمناً وجیه، صفت مشبیه و از مشتقات وجه است که هم معنای فاعلی و هم مفعولی دارد و در لغت یعنی کسی که مشهور شده به سبب این که صاحب شأن و مقام و اعتبار است و از جهت ظاهری یا روحانی مورد توجه مردم یا خدای متعال می‌باشد (مصطفوی، ۵۰/۱۳). گاه نظر و توجه به چیزی به لحاظ ذات آن می‌باشد، پس ذات آن شیء وجهی می‌شود که مورد توجه واقع می‌گردد در برخی آیات که متعلق وجه، انسان می‌باشد، اینگونه است. «بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ...» (البقره، ۱۱۲) «آری، کسانی که همه وجود خود را تسلیم خدا کنند در حالی که نیکوکارند، برای آنان نزد پروردگارشان پاداشی شایسته و مناسب است...». در این آیه کریمه مراد از وجه انسان، به اعتبار این که مورد توجه خدای متعال است همان نفس و ذات می‌باشد که مورد توجه پروردگارش بوده و متقابلاً از جانب ذات و وجه انسان، توجه و مواجهت یعنی استمرار در توجه به خداوند متعال وجود دارد، توجه اولیه از جانب خداوند حکیم است زیرا او شروع کننده هر نعمتی است و این که نفس به تنهایی نمی‌تواند موفق به تسلیم و توفیق در اقامه عبادت خدای سبحان شود مگر آن که مورد عنایت و لطف و توجه معبود قرار گیرد (همانجا، ۴۹/۱۳). در مرحله بعد معنای فاعلی واژه وجیه مطرح می‌شود و نکته مهم در وجاهت این است که تا بنده متوجه الله نباشد، مشمول فیض

خاصه حق قرار نمی‌گیرد و وجاهت الهی نمی‌یابد. در نهایت این خداوند حکیم است که مجدداً به بنده رو کرده و او را از فیوضات خاصش بهره‌مند می‌سازد و شخص وجیه^۱ عندالله می‌شود و این معنای مفعولی وجیه می‌باشد. پس در ابتدا توجه خداست، بعد توجه بنده خدا و مجدداً توجه خداوند حکیم، موجبات وجاهت الهی فرد را در دنیا و آخرت فراهم می‌سازد. این رویارویی و توجه، با وجه، که معنای نخست آن صورت و چهره است بیان گردیده، چون صورت اولین چیزی است که با روی هر کس مواجه می‌شود و اشرف هر چیز است (راغب اصفهانی، ۸۵۵/۱). پس شخص وجیه یعنی کسی که نظر خداوند و در مراتب پایین‌تر، نظر خلق خدا به او می‌باشد، در واقع آن‌ها به او رو می‌کنند. پیامبر اکرم و امامان معصوم آن ذوات نورانی برای وجه خدا کار می‌کنند و به مقصد و مطلوب خود، یعنی وجه‌الله رسیده‌اند، خود وجه‌الله و وجیه عندالله شده‌اند از این رو مطابق برخی ادعیه و زیارات عنوان وجیه «عندالله» از اوصاف ائمه (ع) بوده و بدین معنا است که آنان موجه عندالله هستند و خدا به آن‌ها رو می‌کند و اگر خدا به کسی رو کرد از همه جهات به او رو کرده، از این رو همه عالم به او رو می‌کند (جوادی آملی، ۲۸۷/۶).

واژه وجیه تنها دو بار در قرآن کریم و برای دو پیامبر اولوالعزم یعنی حضرت موسای کلیم (ع) و حضرت عیسی‌ای مسیح (ع) بکار رفته است، آیه ۴۵ سوره آل‌عمران در مورد حضرت عیسی (ع) می‌باشد. «إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهاً فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ» [یاد کنید] زمانی که فرشتگان گفتند: ای مریم! یقیناً خدا تو را به کلمه‌ای از سوی خود که نامش مسیح عیسی بن مریم است مژده می‌دهد، که در دنیا و آخرت دارای مقبولیت و آبرومندی و از مقربان است». طبق آیه وجاهت هم در دنیا و هم در آخرت مطرح بوده و وجاهت در نزد خداوند غیر از وجاهت در نزد مردم است و از آن جا که اتهام به مریم (ع) غیرمستقیم عیسی (ع) را نیز شامل می‌شود، خدای سبحان با وصف عیسی (ع) به وجیه بودن در دنیا و آخرت ناروا بودن این اتهامات را گوشزد و هر دو بزرگوار را تنزیه می‌کند (همانجا، ۳۴۷/۱۴).

در آیه ۶۹ سوره الاحزاب و جاهت حضرت موسی (ع) بیان می‌شود و روی سخن با مؤمنان می‌باشد و آن‌ها را نهی می‌فرماید از این که مانند بعضی از بنی اسرائیل باشند و با پیامبرشان عملی انجام دهند که آنان انجام دادند، یعنی پیغمبرشان را اذیت کنند. «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهاً» (ای اهل ایمان! [درباره پیامبران] مانند کسانی نباشید که موسی را [با تهمت و دروغ بستن به او] آزار دادند و خدا او را از آنچه درباره او می‌گفتند، پاک و مبرا ساخت، و او نزد خدا آبرومند بود». مراد از این اذیت مطلق آزارهای زبانی و یا عملی نیست، گرچه آن نیز حرام و مورد نهی است ولی منظور، آزار از ناحیه تهمت و افترا است چون این نوع از اذیت است که رفع آن محتاج به تبرئه خدایی است (طباطبایی، ۳۴۷/۱۶). نتیجه آن که خداوند حکیم ولی بندگان موجه خود شده و از آن‌ها در برابر تهمت جاهلان به دفاع می‌پردازد و تبرئه‌شان می‌کند.

نتایج مقاله

در این مقاله سعی گردید تا مفهوم کریم و واژگان مرتبط با آن در قرآن مجید از طریق معناشناسی توصیفی ارائه شود. هر چیزی که در حد و غایت خودش، شریف و ارجمند باشد با واژه کَرَم توصیف می‌شود. در قرآن مجید، کرم و مشتقاتش در مقابل هون و مشتقاتش قرار دارد. هون و مشتقاتش به معنای کوچک و سبک و خوار، در قرآن آمده‌اند بنابراین کرم و مشتقاتش به معنای بزرگ، گرامی، شریف و ارجمند هستند. اصل در معنای واژه کریم، تفوق و استعلاء ذاتی است، یعنی عزت ذاتی در آن مشاهده می‌شود بدون آن‌که مانند واژه عزیز در مقام مقایسه با کسی یا چیزی قرار بگیرد. واژه کریم با واژه‌های وجیه و عزیز و مکین و رفیع، دارای ارتباط معنایی است و چون در یک حوزه معنایی واقع می‌باشند و در آن‌ها معنای مشترک منزلت و بزرگی مشاهده می‌شود. با این تفاوت که: اصل در معنای واژه عزیز، صلابت و نفوذناپذیری است و در آن قدرت و استعلاء نسبی مطرح می‌باشد، این واژه دارای کاربردهای حقیقی و اعتباری است.

اصل در واژه مکین، استقرار به همراه قدرتمندی است که از طریق در اختیار گذاشتن امکانات و رفع همه موانع، امکان‌پذیر می‌شود.

رفیع به معنای بلندی و رفعت در مکان و منزلت است و در آن برتری، بدون در نظر گرفتن قدرت به چشم می‌خورد و دارای کاربرد مادی و معنوی و اخروی بوده و بصورت رفیع‌الدرجات برای خداوند بکار رفته است.

وجیه در لغت به معنای آبرومند و صاحب مقام و منزلت می‌باشد و کسی است که به خدا روی نموده و خدا هم به او روی کرده است و توجه او در بین دو توجه و رویکرد خداوند قرار دارد تنها در این صورت شخص موجه دارای وجاهت و اعتبار حقیقی بوده و در صورت بروز تهمت و افترا از سوی نااهلان از پشتیبانی و حمایت معبود، در دنیا و آخرت بهره‌مند خواهد شد.

کریم و عزیز از اسماء پروردگار می‌باشد. عزیز و مکین و رفیع دارای کاربردهای مادی و معنوی می‌باشند ولی کاربردهای معنوی آن‌ها از کاربردهای مادیشان بیشتر است. کریم در اکثر موارد کاربرد معنوی دارد. حوزه معنایی وجیه و کاربرد آن از دیگر واژه‌های مرتبط با آن کمتر می‌باشد.

کتابشناسی

۱. قرآن کریم.
۲. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ ق.
۳. پورسیف، عباس، خلاصه تفاسیر المیزان و نمونه، تهران، نشر شاهد، ۱۳۸۵ ش.
۴. تفلیمی، حبیبش بن ابراهیم، وجوه القرآن، مترجم: دکتر مهدی محقق، چاپخانه دانشگاه، بی تا.
۵. جوادی آملی، عبدالله، تسنیم، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۹ ش.
۶. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح، دار العلم للملایین، ۱۳۷۶ ق.
۷. حسینی شیرازی، سیدمحمد، تقریب القرآن الی الاذهان، بیروت، دارالعلوم، ۱۴۲۴ ق.
۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، بیروت، دارالقلم، ۱۴۱۲ ق.
۹. سید کریمی حسینی، سید عباس، تفسیر علین، قم، انتشارات اسوه، ۱۳۸۲ ش.
۱۰. شاکر، کمال مصطفی، ترجمه خلاصه تفسیر المیزان، مترجم: فاطمه مشایخ، تهران، انتشارات اسلام، ۱۳۸۴ ش.
۱۱. طباطبایی، سیدمحمدحسین، المیزان فی تفسیرالقرآن، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، بی تا.
۱۲. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیرالقرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.
۱۳. فخر رازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب (تفسیرالکبیر)، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.
۱۴. قرائتی، محسن. تفسیر نور، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۳ ش.
۱۵. قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ ش.
۱۶. کاشانی، ملا فتح الله، تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، تهران، کتاب فروشی محمد حسن علمی، ۱۳۶۶ ق.
۱۷. مراغی، احمد بن مصطفی، تفسیر المراغی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۱۸. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۳۰ ق.
۱۹. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ ش.